

اسمای زحافات				اسمای مزحافات			
بشیخ	قبض	شتر	خریب	مشیخ	مقبوض	اشتر	اخریب
کف	قصر	حذف	خرم	کفوف	مقصود	مخروف	اخرم
اؤال	طی	ضن	شکل	مذال	مطوی	مخبون	مشکول
قطع	وقف	کف	جدع	مقطوع	موقوف	مکسوف	مجدوع
نحر	ثلم	هتلم	اضمار	منخور	اشلم	اهتلم	مضمهر
جب	بتر	زلزل	-	مجبوت	ابتر	ازلج	-

منظر ششم در معانی زحافات

تسبیح تمام کردن و زیاده کردن الف در میان سبب خفیف که در آخر کین بود چون  
 معاعیلان از معاعیلین و فاعلان از فاعلین فاعلیان که لفظ استعمال بجایش  
 نهند و فعلیان از فعلین قاعده عاده و ضیان است که بر گاه کنی تغیر باید اگر آن کن  
 مطابق سخن باشد کمال دارند و الایجابیش لفظی دیگر استعمال دارند قبض گرفتن و انداختن  
 حرف پنجم ساکن چون معاعیلین از معاعیلین فعل بضم لام از فعلین شتر بریده شدن  
 و انداختن حرف اول ساکن چون فاعلین از معاعیلین خریب ویران کردن و انداختن حرف  
 اول و هتلم چون فاعیل بضم لام از معاعیلین بضم لام بجایش نهند کف باز استادن و انداختن  
 حرف هتلم ساکن چون معاعیل بضم لام از معاعیلین و فاعلات بضم لام از فاعلین  
 قصر کوتاه کردن و انداختن حرف ساکن سبب آخر کین ساکن کردن یا قبل آن چون معاعیل  
 بسکون لام از معاعیلین و فاعلات از فاعلین و فعل از فعلین حذف دور کردن  
 و انداختن سبب خفیف از آخر کین چون معاعی از معاعیلین فعلین بجایش نهند و فاعلا

لطف است  
 کین بر ساکن است  
 کردن و انداختن  
 فاعلیان که لفظ استعمال بجایش  
 نهند و فعلیان از فعلین  
 قاعده عاده و ضیان است  
 که بر گاه کنی تغیر باید  
 اگر آن کن مطابق سخن  
 باشد کمال دارند و الایجابیش  
 لفظی دیگر استعمال دارند  
 قبض گرفتن و انداختن  
 حرف پنجم ساکن چون  
 معاعیلین از معاعیلین  
 فعل بضم لام از فعلین  
 شتر بریده شدن و  
 انداختن حرف اول ساکن  
 چون فاعلین از معاعیلین  
 خریب ویران کردن و  
 انداختن حرف اول و  
 هتلم چون فاعیل بضم  
 لام از معاعیلین بضم  
 لام بجایش نهند کف  
 باز استادن و انداختن  
 حرف هتلم ساکن چون  
 معاعیل بضم لام از  
 معاعیلین و فاعلات  
 بضم لام از فاعلین  
 قصر کوتاه کردن و  
 انداختن حرف ساکن  
 سبب آخر کین ساکن  
 کردن یا قبل آن چون  
 معاعیل بسکون لام  
 از معاعیلین و فاعلات  
 از فاعلین و فعل از  
 فعلین حذف دور  
 کردن و انداختن  
 سبب خفیف از آخر  
 کین چون معاعی از  
 معاعیلین فعلین  
 بجایش نهند و فاعلا

از فاعلاتن فاعلین بجایش نهند و فعلا از فعلاتن فعلین کسبر عین بجایش نهند و فعا از فعاولن  
 فعلین لغت شرح عین بجایش نهند خرم نبی بریدن و انداختن حرف اول کلمه با عی چون فاعیلین از  
 مفاعیلین مفعولین بجایش نهند اواله فرود گذاشتن دامن و زیاده کردن الف در وند مجموع  
 آخر رکن پیش از ساکن چون مستفعلان از مستفعلن طایفه که کردن و انداختن حرف چهارم  
 ساکن چون مستعلن از مستفعلن مفعلین بجایش نهند و مفعلات از مفعولات فاعلان  
 بجایش نهند و مفعلات بضم تا از مفعولات فاعلات بضم تا بجایش نهند و مفعولین از مفعولین فاعلین  
 بجایش نهند ضمن چیدین جا رود و ضمن آن و انداختن حرف دوم ساکن چون متفعلن  
 از مستفعلن مفاعلین بجایش نهند و فعلاتن از فاعلاتن و فعلین کسبر عین از فاعلین و مفعولین  
 از مفعولین فاعلین بجایش نهند شکل چار پایه را پارس بستن و اجتماع ضمن و کف  
 چون فعلات بضم تا از فاعلاتن قطع بریدن و انداختن سبب خفیف و حرف آخر و  
 مجموع و ساکن کردن ما قبل آن حرف آخر از یک رکن چون فاعل از فاعلاتن فعلین بسکون عین  
 بجایش نهند و در غیر فاعلاتن انداختن حرف ساکن وند مجموع و ساکن کردن ما قبل متحرک آن  
 حرف چون مستفعل از مستفعلن مفعولین بجایش نهند و فاعل از فاعلین فعلین بسکون عین بجایش نهند  
 و فعلین کسبر عین از فعلین کسبر العین فعل لغت شرح عین بجایش نهند و وقت استادن ساکن  
 کردن حرف هفتم متحرک چون مفعولات بسکون تا از مفعولات بضم تا کسف  
 بی پشت بریدن و انداختن حرف هفتم متحرک چون مفعولات از مفعولات بضم تا مفعولین  
 بجایش نهند خلد نبی و گوش و دست بریدن و انداختن بر دو سبب خفیف و ساکن  
 کردن حرف هفتم متحرک از یک رکن چون لات بسکون تا از مفعولات بضم تا فاع بجایش  
 نهند خرسینه بریدن و انداختن بر دو سبب خفیف و حرف هفتم متحرک از یک رکن چون

لَا اَرْفَعُوْا لَاتُفَعُّ بِجَالِشْ نَهْنِدْ تَلْمُ تَحْتَمِيْنُ رَحْنَهْ شَدْنِ وَاَنْدَاخْتِنُ حَرْفِ اَوَّلِ كَلْمٍ خَامِسِي  
 سَالِمٍ وَّرَبَاعِي مَقْبُوْضٍ چُوْنِ عَوَلْنِ اَزْ فَعُوْلِنِ فَعَلْنِ لِبَكُوْنِ عِيْنِ بِجَالِشْ نَهْنِدْ وَّعَوَلْنِ  
 بَضْمِ لَامٍ اَزْ فَعُوْلٍ فَعَلٍ لِبَكُوْنِ عِيْنِ ضَمِّ لَامٍ بِجَالِشْ نَهْنِدْ هَتَمِ وَّنَدَانِ اَزْ بِنِ شَكْسْتِنِ وَّاجْتِمَاعِ  
 حَذْفِ وَّقَصْرٍ چُوْنِ مَفَاعِ اَزْ مَفَاعِيْلِنِ فَعُوْلٍ بِجَالِشْ نَهْنِدْ اَضْمَارٌ لَا غَرْوْنِ اَسْبَاطِ مَآكِنِ  
 كَرُوْنِ تَا وَّمَفَاعِلِنِ مَسْتَفْعِلِنِ بِجَالِشْ نَهْنِدْ حَسْبِ خَصِي كَرُوْنِ وَاَنْدَاخْتِنِ وَّسَبَبِ  
 خَفِيْفِ اَزْ اَخْرَ مَفَاعِيْلِنِ چُوْنِ مَفَاعِيْلِنِ بِجَالِشْ نَهْنِدْ بَسْتَرُ بَرِيْدِيْنِ دُمِ وَّاجْتِمَاعِ ثَلْمِ  
 وَّحَذْفِ دَرَكِيْنِ فَعُوْلِنِ وَّاجْتِمَاعِ قَطْعِ وَّحَذْفِ دَرَفَاعِلَانِ وَّاجْتِمَاعِ خَرْمِ وَّحَسْبِ دَرِ  
 مَفَاعِيْلِنِ چِنَا چِيْ دَرِ فَعُوْلِنِ فَعِ وَّوَرَفَاعِلَانِ فَعَلْنِ بَدَلِ اَزْ فَاعِلِ وَّوَرِ مَفَاعِيْلِنِ فَعِ بَدَلِ  
 اَزْ فَا اَرْنَدِرْ لَلِ بِيْ گُوْشْتِي رَانِ وَّاجْتِمَاعِ خَرْمِ وَّهَتَمِ چُوْنِ اَزْ مَفَاعِيْلِنِ مِيْمِ وَّلْنِ وِيَا بَا  
 حَرْكِي مَاتِلِ وَّوَرِ شُوْدِ فَاعِ بَمَا نَدَفِ بَا يَدِ دَانْتِ كِهْ رِكْبَرِ اَزْ بُوْرِ مَدْكُوْرَهْ سَبَبِ  
 زَحَا فَا تَمْنُوْعِ بَا نَوَاعِ مَعْدُوْدَهْ وَّمَشْكَلِ بَا سَكَا لِ مَخْتَلَفِ مِيْگَرِ دِوِ سِ اَوَّلِي وَّنَسْبِ  
 اَنْتِ كِهْ اِيْيَا تِي چِنْدِ دَرِ نَظِيْرِ اَوْزَانِ اسْتَعْمَلِ كَثِيْرَ الْوَقُوْعِ رِكْبَرِ مَوْ اَوْزَانِ وَاَرْكَانِ رِيْ كِهْ  
 نُوْشْتَرِ شُوْدِ تَا مِيْزِ كِيْتِ وَّكِيْفِيْتِ رِكْبَرِ حَا صِلِ شُوْدِ وِّيْزِ مَخْفِي نَا مَنْدَكِهْ اَوْزَانِ بُوْرِ اسْتَعْمَلِ  
 عِجْمِ بَعْضِي مَرْغُوْبِ وَّكَثِيْرَ الْوَقُوْعِ وَّبَعْضِي مُتَنَفِّرِ وَّمَتْرُوْكِ يَا نَا دَرِ الْوَقُوْعِ اَنْدِ سِ بَرَا يِ اَعْلَا  
 اَوْزَانِ مَرْغُوْبِ وَّمَطْبُوْعِ حَرْفِ عِيْنِ وَّرَا بَدَا يِ رِيْ كِهْ اَزْ اِنْعَا مِ گَا شْتِهْ وَّمَتَنَفَّرِ ا  
 بِجَالِشْ گَزِشْتِهْ تَا فِهْمِ اَنْ بَرِ طَالِبِ اَسَا نِ گَرِ دِ -

منظر شصت و یکم در شکل بجز و اوزان استعمال شعری فارس

بحر طویل مثنی سالم

فَعُوْلِنِ مَفَاعِيْلِنِ فَعُوْلِنِ مَفَاعِلِنِ | بَا حَسَا رِ تُوْلِي وَّحَاتَمِ رَفْعَتِ تُوِي كَسْرِي

اوزان شعری  
 این با مفاصلان است  
 که بعضی از آن مقبوض  
 و بعضی از آن سکن است  
 و بعضی از آن سکن است



مفعول مفاعیلین مفعول مفاعیلین	دل بی تو جان آمد وقت است که باز آئی
هزج مثنوی مقبوض	
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	دلم برون شد از غمت غمت زد دل برون شد
هزج مثنوی مکفوف مقصور	
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفعول	ترا غسل گهریزد مرا چشم گهر بار
هزج مثنوی اشتر	
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	وقت را غنیمت دان هر قدر که بتوانی
هزج مدس سالم	
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	چو دید آن لولوی لعل تو لا بر لا
هزج مدس مقصور	
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	الهی غنچه اسپ بکش ای
هزج مدس خرب مقبوض مکفوف	
مفعول مفاعیلین مفاعیلین مفعول	هر چند تو شاه و ماگدا ایتم
بحر خرب مثنوی سالم	
متفعّلین متفعّلین متفعّلین متفعّلین	ای چهره زیبای تو رشک بشان آید
هزج مثنوی مطوی	
متفعّلین متفعّلین متفعّلین متفعّلین	میشکفد گل بد چمنها ز نسیم سحری
هزج مثنوی مطوی مخبون	
متفعّلین مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	انگنات عارضش آبیات میخورد

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

این درین کجا  
مفعول بجای مفعول  
آید یعنی تا چه اندازه

ربز مثنیٰ محزون مطوی

مفاعیلن مفعولن مفاعیلن مفعولن مفاعیلن مفعولن  
فغان کنان بر سحری بکوی تو میگذرم

ربز مثنیٰ محزون مقطوع

مفعولن مفاعیلن مفعولن مفعولن  
ماه گویمت که نیست بدین زیبائی

ربز مسدس سالم

ستفعلن استفعلن استفعلن استفعلن  
ساقی بشارت کوش در دوران گل

ربز مسدس محزون

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن  
کهنون که گردد از بهار خوش هوا

ربز مسدس مطوی

مفعولن مفعولن مفعولن مفعولن  
نیست مراجعت تو نگاری در گنج

ربز مثنیٰ سالم

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن  
شکل دل بردن که تو داری نیا شد در لعل

ربز مثنیٰ مستغنی

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان  
تا بکلی گریم زاری همچو ابر نو بهاران

ربز مثنیٰ مشکول مستغنی

فعلکات فاعلیان فعلکات فاعلاتن  
به ملازمان سلطان که رساند این چهارا

ربز مثنیٰ محذوف مستغنی

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن  
پر که اینم سخن با او ز هر جای کنم

ربز مثنیٰ مشکول مستغنی









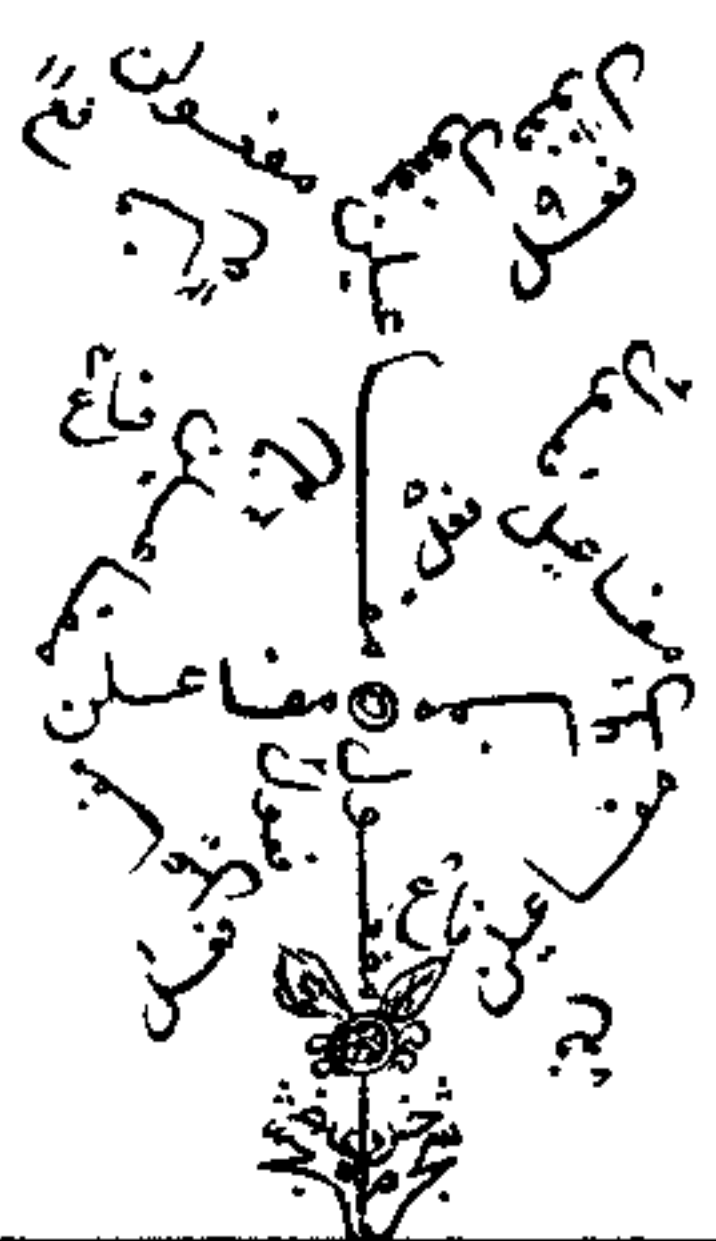




صورت هر دو شجره اینست

شجره اشرب

شجره اشرم



منظر شصت و دوم در علم قوافی

حروف قافیه بدانکه مراد از قافیه حرفی یا حرفی چند است که آنها را در آخر مصرع یا بیت در الفاظ مختلفه بیارند و آن نه است اول رومی که اصل قافیه است یعنی رومی در قافیه ضرور است گو دیگر حرف نباشد. و قافیه بدون آن متحقق نمیشود و چهار حرف یعنی روف - قید - تاسیس - و خیل قبل رومی میآیند. و چهار یعنی واصل - خروج - نایره - مزید. بعد رومی واقع میشوند پس روف عبارت است از حرف مده که الف ساکن ماقبل مفتوح و واء ساکن ماقبل مضمر و یای ساکن ماقبل مکسور است اگر

حروف قافیه  
رومی  
حروف

پیش از روی بلافاصله واقع شوند همچو الف دام با کام و او و استون باز بون و یاس  
 جنین با جبین و حرکت ماقبل آنها را که فتح و ضم و کسر است حذو گویند تکرار این حرف  
 و این حرکت بخصوص واجب است و تغییر در این حرکت همچو قافیه و ویر فتح اول با و ویر بضم اول  
 معیوب است موسوم اقوا و اگر در میان روف و روی حرف ساکن واقع باشد بعضی آنرا  
 داخل روف شمرده روف زائد باروف مرکب نامند و محقق طوسی حرف  
 مذکور را داخل روی شمرده آنرا روی مضاعف خواننده و آن شش  
 حرف اند شش **شش** **رف** **شخ** **ش** مثال **س** همچو **راست** **کاست**  
 دوست پوست چیست زیت **شش** چون داشت کاشت گوشت شر چنانکه  
**آر و کار و ف** چون کوفت روفت بافت نامت **شخ** چون سوخت دخت  
 گر نیت گیت **ن** همچو **راند** **ماند** **فانده** **قافیه** **داو** و یای معروف و مجهول با یکدیگر  
 در کلام سائده فارس وارد است لیکن احتراز اولی است **حرف قی** **د** آنکه  
 سوای حرف علت مذکور حرفی ساکن قبل روی بی فاصله واقع باشد چون **ابر صبر ستر**  
**چتر ستر** **کتر** **اجر** **خبر** **خبر** **تخت** **تخت** **صدر** **قدر** **عذب** **عذب** **در** **مرد** **وز** **مرد** **واسم**  
**شم** **حشر** **نشر** **وصل** **فصل** **وضع** **رضع** **نطع** **قطع** **نظم** **کظم** **جسد** **رعد** **سفت** **رفت** **عقل**  
 نقل فکر ذکر علم علم امر جبر بند بند دور جور قهر زهر سیر خیر **حرف تاسیس**  
 و آن الفی است که پیش از روف روی بلافاصله یک حرف متحرک که آن را  
**وخیل** گویند واقع شود چون کامل شامل تجاہل شامل فاو ریاور  
**ف** اختلاف تاسیس نزد اهل علم رواست که التزام آن از قسم صنایع  
 است و اتفاق وخیل نیز چندان ضرورتیست چه قافیه مائل با جاہل و

حرف قی در کلام سائده فارس وارد است لیکن احتراز اولی است

حرف قی

حرف قی

حرف قی

حرف وصل

فوق درون ایند نائره

باید حرف اول در خط اول که در خط دوم نیست و در خط اول که در خط دوم نیست و در خط اول که در خط دوم نیست

شامل بادل و خاور با کو هر و تساهل با میل جائز است و اختلاف حرف قید اگر چه جائز نیست مگر شعرای فارس لمباظ و قرب مخرج چنین قافیه جائز میدارند سعدی فرماید **س** چه مصر و چه شام و چه بر وجه بحر + همه روستانید و شیراز شهر + اما آن چهار که بعد از روی واقع شوند این است **حرف وصل** و آن حرف زاید است که بی فاصله بعد روی می آید و آنرا متحرک گردانند همچو مای نسبت و یای مصدری و یای متکلم و یای تنکری و یای خطاب و علامت اصناف و جمع الون مصدری - و بعد از حرف وصل خروج و مزید و نائره بر ترتیب می آید چنانکه میم در لفظ برویم و خور و یم و یا در لفظ ویدی و چیدی و یا در لفظ ویدیست و شنیدمت خروج است و ش - در مثل - برویش و خور ویش مزید است و ش در مثل برویش و خور ویش نائره است و حرکتیکه بعد نائره واقع شود داخل نائره است و اختلاف هیچ یک از این چهار حرف جائز نیست بل رعایت این چهار از ضروریات است چرا که بی رعایت این قافیه صحیح نمی شود و علامت دانستن حرف روی و حرف وصل نیست که از حذف وصل معنی لفظ ساقط نشود و از حذف روی مهمل شود.

منظر شصت و سوم در حرکات حروف قافیه

و آن شش است - ریش - اشباع - توجیه - حذو - مجرئی - نفاذ - ریس  
 حرکت فتمه ماقبل تاسیس را گویند و اشباع حرکت حرف و خیل را - و حذو  
 حرکت ماقبل رون و قید را - و توجیه حرکت ماقبل روی را بشرطیکه روی ساکن  
 باشد و حرفی از حروف قافیه با او نباشد - و مجرئی حرکت حرف روی را -  
 و نفاذ حرکت حرف وصل و خروج و مزید را گویند.

جمع و در خط اول که در خط دوم نیست و در خط اول که در خط دوم نیست

درین ادبیت سعدی در بیان طبع و اختلاف اینها در بیان طبع و اختلاف اینها در بیان طبع و اختلاف اینها

منظر شصت و چهارم در القاب قافیه

اگر روی ساکن باشد آنرا مقید گویند و اگر متحرک مطلق نامند و هر واحد ازین بر دو قسم است یعنی سوای - روی حرفی دیگر در قافیه نباشد آنرا مجرد گویند و اگر حرفی با او باشد قافیه را بان منسوب کنند مثلاً مقید مجرد یا مردوفه یا موصوله یا موصوله علی بن القیاس مطلق مجرد یا مردوفه یا موصوله یا موصوله و نیز باید دانست که اگر قافیه با حرف مقید باشد آنرا نیز مردوفه گویند و اگر مشتعل بر حرف و مزید و نازله باشد آنرا نیز موصوله گویند.

منظر شصت و پنجم در تقسیم قافیه

و نیز القاب قافیه باعتبار حروف ساکن و متحرک پنج قسم است - متراوف - متواتر - متدارک - متراکب - متکاوس - متراوف آنکه در آخر قافیه دو ساکن بلا فصل واقع شوند مثلاً متواتر آنکه باین دو ساکن یک متحرک باشد مثلاً متدارک آنکه در میان دو ساکن دو متحرک باشد مثلاً متراکب آنکه در میان دو ساکن سه متحرک باشد مثلاً متکاوس آنکه در میان دو ساکن چهار متحرک واقع شوند و این قسم مخصوص لشعر عربی است و در فارسی نمی آید.

منظر شصت و ششم در عیوبات قافیه

اول علو که روی جانی ساکن و جانی متحرک باشد چنانکه درین بیت **ص** صلاح کار کجا و من خراب کجا. بین تفاوت ره از کجا است تا کجا. دوم الكفا یعنی اختلاف حرف روی خواه یکی فارسی و دیگری عربی باشد مثل سنگ و تنگ - دلت و تپ خواه بر دو قریب الخرج باشند مثل نخج و گناه - العیات و التماس - و این

القاب تقسیم و عیوب قافیه  
منظر شصت و چهارم در القاب قافیه  
منظر شصت و پنجم در تقسیم قافیه  
منظر شصت و ششم در عیوبات قافیه





رباعی که شمع ز دلجویی پروانه کند به بر آتش او ز درد پروانه کند به فریاد شمعین  
 که در آتش عشق پروانه صفت سوزم پروانه کند به مخفی نماید که متاخرین این مرد  
 عیب را صفت میداند بازو به ششم تغییر و آن اینکه قافیه را در قصیده یا غزل  
 یا قطعه تغییر دهند مثلا در قافیه جم و غم بعد چند شعر جام و قام آرند

منظر شصت و نهم در ردیف و حاجب

ردیف کلمه مستقل را گویند که در آخر مصرع یا بیت بعد قافیه یک معنی می آرند  
 و اختلاف آن با زینست چنانچه لفظ می آید درین بیت **سپیده دم** که پنجم  
 به ساری آید به نگاه کردم و دیدم که یار می آید به و تکرار آن بخصوص واجب دارند  
 ردیف را قافیه لازم است و قافیه را ردیف غیر لازم و نیز جایز است که تمام مصرع  
 مشتمل بر قافیه و ردیف باشد چنانچه درین رباعی مولوی جامی رباعی بن و غم  
 بجز و دل بیدار تو خوشش **ب** تن و غم بجز و دل بیدار تو خوشش **ب** تا کی چشم  
 سرشک حسرت ریزد **ب** اندر غم بجز و دل بیدار تو خوشش **ب** از آنگویند  
 که ردیف در میان دو قافیه باشد چنانچه لفظ و آری درین بیت **ای شاه**  
 جهان بر آسمان و آری تخت **ب** است است عدو تا کمان و آری سخت **ب**

منظر شصت و هشتم در اقسام شعر

و آن ده قسم است اول فرد و آن کلامی است موزون که منحصر بر یک بیت باشد  
 قافیه دارد یا نه و نزد بعضی قافیه نداشتن آن ضرور است دوم مثنوی و آن چند بیت  
 تنفیذ الوزن است که همیشه در هر دو مصرع قافیه دارد تعداد ابیات آن منحصر است  
 از هفت وزن برای مثنوی معین کرده اند یکی فعولن فعولن فعولن یا فاعل

در این مثنوی  
 تا اگر انشا الله  
 شرح ادبی درین قصیده  
 مازت که در این مثنوی  
 در هر دو مصرع  
 در این مثنوی  
 در این مثنوی  
 در این مثنوی  
 در این مثنوی

حاجب

اقسام شعر

مثنوی

مثنوی

مثنوی

ووم مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین یا فعولن سوم مفعول مفاعیلین مفاعیلین یا فعولن  
 چهارم فاعلاتن مفاعیلین فاعلاتن یا فعلاتن پنجم فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن  
 یا فاعلاتن ششم فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن هفتم مفعولن مفعولن فاعلاتن فاعلاتن  
 سوم قصیده در آن شعر است که هر دو مصراع بیت اول قافیه داشته باشد شرط  
 است که زیاده از دو اوزده بیت بود و اگر شش را حدی نیست اما متأخرین صد و بیست  
 قرار داده اند و این بر دو قسم است مثبت و مجرد مثبت آنکه آغازش بر مضمون دیگر  
 بود یعنی ذکر آیام شباب شراب کباب شاید وستی و صحبت یار و موسم بهار و باران  
 و گلزار باشد و از اینجا شاعر بطرز پسندیده سوی مدح ممدوح جوع نماید. آن مضمون را  
 تشبیه خوانند و این جوع را مخلص گویند و بیشتر که ختمش بر دعای کنند  
 و غایبه گویند. و در قصیده دو مصراع آوردن جائز است و این از محسنات قصیده است  
 و قصیده مشتمل بر مضمون مدح و حمد و نعت و ذم و نصیح و حکایت می باشد محدود  
 آنکه چنین نبود چهارم غزل که اشعار متفق الوزن و القوافی را گویند که هر دو مصراع هر  
 قافیه داشته باشد و این زیاده از پانزده بیت و کم از پنج نزد متأخرین جائز نیست  
 و مضمون آن مشتمل بر ذکر حسن معشوق و حسن و صفت خطا و خالی و صفت گل و بلبل  
 و وصال و حیر و جور و جنای یار و جنای فلک باشد و بیت اول  
 قصیده و غزل که هر دو مصراع قافیه دارد مطلع نامند و بیت ثانی را حسن مطلع  
 اگر در معنی معادین مطلع بود و بیت اخیر مقطع گویند و در آن متاخرین تخلص خود  
 نویسند و ابیاتی که میان مطلع و مقطع واقع شوند بیت الغزل بیت قصیده  
 موسوم گردند پنجم رباعی که از اوزان دو و بی و چهار مصرعی نیز گویند که چهار مصراع

نه در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر  
 در این شعر

غزل

رباعی

آن متفق الوزن والقوافی باشد لیکن در مصرع سوم قافیہ شرط نیست و اوزان آن مخصوص است ششم قطعه و آن کم از دو بیت و زیاده از یکصد و بیت بیت نبود مگر مطلع نمیدارد و قافیہ که در مصرعہ ثانی بیت اولش باشد رعایت همون قافیہ از اول تا آخر مصرعہ ثانی بر بیت کرده آید منقسم مستمرا و آن شعریست که مصارح بر بند آن متفق القافیہ باشد مگر قافیہ مصرع اخیر بر بند معنی بود بر قافیہ که در بند اولش باشد پس اگر بر بند مؤخره خیره مصرعہ دارد مثلث و اگر چهار مربع و اگر پنج شش و اگر شش مستدس و اگر هفت مربع و اگر هشت مثلث و اگر نه متسع و اگر ده معشر نامند هشتم مستمر او این مانند غزل است و فرق همین است که در مستزاد فقره از ترکه بروزن صدر و عروض آن بحر باشد و بحسب معنی تا قبل خود مربوط بود زیاده کند و این بر دو قسم است یکی آنکه فقره نشود در آخر مصرع بود و دوم آنکه در آخر بیت باشد اما اول بیشتر و خوشتر است و شرط است که آن فقره در آخر مصرع بیت اول و آخر مرایات باقیه متفق الوزن و القافیہ باشد نهم ترجیع بند و آن عبارت از چند غزل متفق الوزن مختلف القوافی است که در آخر هر یک فرودی ذوق القافیہ که بحسب معنی با بیت سابق مناسبتی دارد مکرر آرند و هم ترکیب بند و آن مثل ترجیع بند است و فرق همین است که فرودی ذوق القافیہ که در ترکیب بند بعد غزل می آید جدا گانه می باشد و این را و اسوحت نیز می نامند.

قطعه

ششم

دوازدهم  
بابت شعریست که در بند اولش باشد

شود

ترجیع

بند

کلام

عجیب

کلام

منظر شخصت نهم و عجیب کلام

اول تنافر کلمات که ثقالت کلام است که از تلفظ آن طبع نفرت گیرد و بر لسان دشوار آید چنانچه درین رباعی ای کان کف و چرخ چتر و ستیاره سپهر



روابط درین مصرعه چون رخ و چون زلف و چون چشم تو و چون قد تو ایضا  
 مصرعه از خفا و از عتاب و از اذاد از نگاه چشم تخلیص که شعر را در وزن نامطوب  
 و ناخوش و ارکان ثقیل بنویسند و هم حشو از قسم نشاء آن صرف حشو قبیح داخل عیوب است  
 چنانچه گرمی ز رسم به خدمت معذورم به زیرا که رید چشم و صداع کسرم است  
 یازدهم تعقید و آن بر دو قسم است لفظی و معنوی لفظی آنکه کلام بسبب تقدیم و تأخیر یا حذف  
 و غیره بامعنی مقصود و غیره ظاهرا دلالت باشد چنانچه **ع** الله الله ز گردش گردون  
 ناله اعلی است گر گس و گردون و معنی مقصود این است اگر گر گس اعلی است و  
 گردون است از گردش گردون می نالد. و تعقید لفظی جائیکه مخیل فم معنی باشد داخل عیوب  
 است بقیه معنوی آنکه معنی کلام بسبب کثرت لوازم بعیده بعیده الفهم باشد چنانچه **ع**  
 از ان سوزنار و ازین سوزناره چه با هم زدند کشته شد صد هزار و از دهم سرفه که  
 در دیدن کلام غیر است و آن بر دو قسم است ظاهر و غیر ظاهر پس سرفه ظاهر بر قسم  
 میاید یکی آنحال که آنرا نسخ نیز گویند - دوم اغازه که آنرا مسخ نیز نامند - و سوم سسخ پس  
 آنحال نسخ آنکه کلام دیگر را بعینه در تملک خود آورد چنانچه غزال خوابه عاقل که  
 این است **ع** ز بلخ وصل تو یابد ریاض ضوان آب به ز تاب بچر تو دارد شراب  
 در رخ تاب به از اول تا آخر در دیوان سلمان ساجی بی تفاوت لفظی از الفاظ  
 موجود است و این بر دو بزرگ معاصر هم بوده اند اما این قسم را شعرای صاحب قدرت  
 عمدا در کتاب نمی نمایند مگر بسبب توارد خاطر اغاره و مسخ آنکه معنی را با جمیع الفاظ  
 یا بعضی الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغییر دهند چنانچه درین دو بیت **ع**  
 سر و گفتیم که بیالای تو ماند لیکن به تو انم که ازین شرم بیالای گرم به تو لوی های **ع**

نسخ

حشو

تعقید

لفظی و معنوی

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

نسخ

سرو کفتم قد ترا وز شرم سر به لانی تو انم کرد مسلح انکه معنی را تمام اخذ نمایند و  
 کسوت الفاظ دیگر او سازند چنانچه درین دو بیت جامی **ه** بر من از جو تو که  
 بیدار بودم چون رخ خوب تو بینم هم از یاد رود آهلی شیرازی **ه** هر چند که  
 از بحر تو ام خون رود از دل به از و چو رانی همه بیرون رود از دل به آنا سر **ه** غیر  
 ظاهرا انکه معنی اقلب کند یا به پاس دیگر او کند که التباس در الفاظ کم شده  
 یا انکه بر دو شعر در معنی تشابه داشته باشد چنانچه درین دو بیت امیر خسرو **ه**  
 زلف تو سپهر است ماناک بسیار در آفتاب گردیده است به صائب **ه**  
 ز سپهر خاز اینم چون بیرون آید به گمان بر ندک در آفتاب گردیده است به چیزا  
 که امیر خسرو و زلف نسبت داده میرزا صائب بروی معشوق نسبت داده و مقصود  
 بر دو آفتاب رخ بودن معشوق است خاتم و آئین باب است این دو بیت انوی  
**ه** برانی که خونم زاری بریزی به برای رضای تو من هم برانم به خاقانی **ه**  
 تو برانی که جانم آن تو هست به من که خاقانیم بر آنکه تویی به و ظاهر است که ادعای بیت  
 ثانی مشابه با ادعای بیت اول است پس در هم **ه** نکته انکه در وزن اندکی توقف  
 باشد که قبیح نماید و آن شعرا معیوب می کنند چنانکه شرح اگر چه صد سال ز بخودی با  
 سخاک را هست قناده باشم به لفظ بعضی فعلن چپا را راست به

نسخ

بهر غیبی است

ش

خاتمه در تصرفات شاعری

باید دانست که اساتذہ نے عیوب را برای صحت وزن و درستی قافیه جاز  
 داشته اند و مثل قطع تخفیف تشدید قصر مد اسکان تحرک است  
 اشباع حرکت وصل زیادہ کردن حرفی در لفظ باشد چون الف در

بهر غیبی است

چ

ابا دالی و واو در بر و مند و تنومند و ما در یباه و شناه بمعنی در یباه و شنا  
 قطع حرفی از حروف اصلی لفظ دور کردن چون تیر در بدتر و شیب از نشیب  
 تخفیف حرف مشدود را مخفف آوردن چنانکه لفظ تنور و صنف و غیره  
 که مشدودا اصل هستند

تشدید غیر مشدود را بشدید خواندن چنانکه سعدی فرماید **گر همه ز جعفری**  
 دارد چه مردی نوشته بر نگیسر د کام و نژد و پرو غیره اکثر مشدود آمده است -  
 قصر الف ممدوده را مقصوده آوردن چنانچه افتاب ممدوده را افتاب بقصر استعمال کردن -  
 مد مقصوره را ممدوده آوردن چون استر و آبره -

اسکان حرف متحرک را ساکن کردن همچو قسم بکون سین و قسم بفتح سین استعمال کردن  
 تحریک حرف ساکن را متحرک کردن چنانکه گرسنه بکسور نمودن سین  
 اشباع حرکت چنانکه اشباع کسره چه درین قول سعدی **ع چو**  
**مردی چه سیراب چه خشک لب** و اشباع فتح لفظ نه درین قول جامی **س**  
**مبادا هیچ کس چون من گرفتار**  
**که نه دل دارم اندر بر نه دلدار**

د ش ا

این کتاب موافق قانون ششم بیست و پنجم ۱۹۶۷ عیسوی و داخل هیئت تحریر  
 شده است باید که کسی بدون اجازت مو  
 اراده طبع نفرماید

فهرست کتاب مناظر القواعد

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳	منظراول در تقسیم حروف تہجی و طریق	۱۰	منظر هشتم در حالات اسما
	اعراب ماسلف	۱۱	منظر نهم در اسم صفت و اسامی تفضیل و اسامی سالف
۴	منظر دهم در بیان حروف تہجی القاب حرف		منظر دهم در نکره و معرف
ایضا	منظر سوم در تعریف کلمه و اقسام آن	۱۲	بیان صنایع و اقسام آن
۵	منظر چهارم در بیان اسم جامد	۱۵	بیان علم و لقب و خطاب و اسم اشاره
ایضا	منظر پنجم در بیان مصدر اصلی و جعلی	۱۶	بیان یا بوصول نکره مضاف و منادوی
	لازمی و متعدی		منظر نهم در اسم ظرف و اقسام آن
۶	تعریف مصدر قیاسی و سماعی	۱۷	منظر دوازدهم در اسم عدد
	مصدر متصرف		بیان اعداد رقی
ایضا	تقتضب - معروف و مجهول	۱۸	منظر سیزدهم در تعریف افعال متعدی
۷	طریق متعدی ساختن بیان حاصل	۱۹	و اسم فاعل و اسم مفعول مصدر لازمی و متعدی
	بالمصدر و طریق ساختن آن -		مصدر معروف و مجهول اصلی و جعلی
۸	منظر ششم در بیان اشتقاق یعنی اسم	۲۰	ثبت و منفی
	فاعل و اسم مفعول و صفت مشتبه		بیان ضمائر منفصله و متصله
ایضا	منظر نهم در وحدت و جمعیت اسما		منظر چهاردهم در طریق اشتقاق صیغہ
۹	جمع سالم و جمع مکسر - نقش اوزان	۲۱	
	جمع اسمای عربی استواری فارسی		



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
۲۳	منظریان نزدیم و صرف کبیر متعدد و کثرت	۲۹	منظری دوم در اقسام بای مجبول -	
۲۵	منظر شانزدهم در تعریف حروف و حساب جمل	ایضا	منظری سوم در تبدیل حروف مفرد و حرف دیگر	
۲۶	منظر سیزدهم در ساختن امر حاضر و نوات دیگر	۳۱	منظری چهارم در معنی بعضی کلمات و حروف که متصل بلفظی شده معنی تازه میسرند	
۲۹	منظر بیستم در بیان فعل لازمی و متعدی -	ایضا	حروف معنوی که مفید معنی اسم فاعل اند -	
ایضا	منظر نوزدهم در افعال ناقصه -	۳۲	حروف مفید معنی ظرف - حروف استفهام -	
۳۰	منظر بیستم در تعریف حروف و حساب جمل	۳۳	حروف نداء کلمات مصدری - حروف زوائد	
ایضا	منظر بیست و یکم در معانی الف و اقسام آن	ایضا	حروف مفید معنی مانند -	
۳۱	منظر بیست و دوم در معانی با اقسام آن	۳۴	حروف تصغیر حروف نسبت حروف مفید معنی	
۳۲	منظر بیست و سوم در معانی تا اقسام آن	۳۵	معنی رنگ - حروف تشنا - حروف عطف	
ایضا	معانی تا اقسام آن -	۳۶	حروف علت - حروف تشبیه - حروف شرط - حروف ربط	
۳۳	منظر بیست و چهارم در معانی چهار اقسام آن	۳۷	حروف نفی - حروف تناسل - حروف تنجیه -	
ایضا	منظر بیست و پنجم در بیان معانی شش	۳۸	حروف تاکید - حروف ایجاب - حروف تاسف	
۳۵	منظر بیست و ششم در بیان معانی که اقسام آن	۳۹	حروف جمع -	
۳۶	منظر بیست و هفتم در معانی بیستم	ایضا	منظری پنجم در معانی و موزان و تشبیه آن	
ایضا	منظر بیست و هشتم در بیان معانی آن	۴۰	ف و در اماره -	
۳۷	منظر بیست و نهم در اقسام معانی و	ایضا	منظری ششم در اصطلاحات نشان که برای هر شی	
۳۸	منظری ام در اقسام معانی ه -		مقرر شده است -	
ایضا	منظری دهم در اقسام بای معروف -			